

آسیب‌شناسی رشته پژوهش هنر و به صورت کلی تاملی در پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون علوم انسانی و هنر

این گفتگو در تاریخ ۱۶ اسفندماه ۱۳۹۹ بین محمدحسین محمدی و حافظ اصلاتی دانشجویان پژوهش هنر دانشگاه تهران صورت گرفت.

... محمدی

به طور معمول بحث آسیب‌شناسی هر فن و دانش از سوی شخصی در قامت استاد آن فن صورت می‌گیرد با این حال ما نیز در حد قد و قواره خودمان و از پایگاه دانشجویی به این موضوع نگاه می‌کنیم. البته من به علت تحصیل و حضور در رشته‌های دیگر فارغ از پژوهش هنر من جمله رشته‌های فیزیک و مدیریت، کمابیش با پژوهش علمی در دیگر زمینه‌ها آشنا هستم. اول باید این اصل را در نظر بگیریم که رشته پژوهش هنر شاخه‌ای است که منحصر بر پژوهش تمرکز می‌کند، یعنی یک دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر تنها چیزی که در طول دو سال باید بیاموزد همان قابلیت پژوهش کردن در ساحت هنر است. متأسفانه چیزی که

در این دوره بیش از هر چیزی دانشجویان را به خود مشغول می‌کند مقوله تاریخ هنر است که البته این جدای از مباحث پراکنده‌ای است که در باب حکمت هنر، فلسفه هنر و یا جامعه‌شناسی هنر ارایه می‌شود. تنها واحد درسی که به واقع و مستقیماً با ماهیت این رشته سروکار دارد و باید همه مساعی دانشجویان و استادان روی آن باشد درس روش تحقیق است که متأسفانه دانشگاه‌ها علی‌رغم اهمیت ظاهری که برای این درس قائل هستند تدبیر آنچنانی جهت به سامان شدن آن تدارک ندیده‌اند. به عبارت دیگر نحوه برخورد با این واحد درسی طوری است که گویی کم اهمیت‌ترین درسی است که به آن نظر دارند. کارگاهی بودن و جدیت این درس مستلزم در نظر گرفتن وقت و تلاش بیشتری برای استاد است

که معمولا استادان کارکشته کمتر زیر بار چنین امری می‌روند و غالبا استادی جوان و نوپا را به تدریس این واحد می‌گمارند.

از سوی دیگر اصلی‌ترین نکته‌ای که باید در مقایسه هنر در جایگاه موضوع پژوهش دانشگاهی با سایر ساحت‌های دانش برشمرد بحث متدولوژی‌های غیر علمی حاکم بر پژوهش‌های هنر است. در علوم دقیقه چنانچه شما نتوانید از جایگاه آزمایشگاه و تجربه، امری را اثبات کنید حداقل باید بتوانید از طریق ریاضیات و کاربرد صحیح فرمول‌ها این مهم را به سرانجام برسانید و نمی‌توانید به صورت تفسیری و یا با تکیه بر هرمنوتیک اظهارات علمی ارایه کنید. در علوم انسانی این الزامات آزمایشگاهی و ریاضی تقلیل می‌یابد اما باز هم رشته‌هایی مثل جامعه‌شناسی، مدیریت، روانشناسی و غیره تا حدودی خود را به پژوهش آماری ملزم کرده‌اند. به عبارتی دیگر شما باید با تکنیک‌هایی مثل انتخاب جامعه آماری متناسب با موضوع،

محاسبه تعداد افراد نمونه، تشکیل گروه‌های آزمون و کنترل، استانداردسازی پرسشنامه و تجزیه و تحلیل آماری و غیره به نتیجه علمی دست یابید. فارغ از این اصول و تکیه مدام بر تفسیرهای انتزاعی می‌توانید به تکرار مکرر هجویه سوکال بیانجامد. در ادبیات و هنر این موضوع به صورت یک چالش همواره برجسته بوده است، چرا که ما با امور غیر قابل اندازه‌گیری طرف هستیم و نتیجه‌گیری‌های آثار پژوهشی گاهی خیلی شخصی می‌شود. اینجاست

که متدولوژی هنر خود را نشان می‌دهد. مثلا در تاریخ هنر هستند افرادی همچون پانوفسکی که روش هنرپژوهی به شیوه آیکونولوژی را به ما یاد می‌دهد؛ یا سوسور که نشانه‌شناسی را می‌آموزد و یا نمونه‌های جدیدتر همچون بارت و دریدا که ذیل روش‌های پساساختارگرایانه، به کارگیری عملی این روش‌ها را هم در نمونه‌هایی تجربی مثلا بر روی یک رمان اعمال کرده‌اند تا یک نمونه عملی از روش‌های به ظاهر آزادانه خود ارائه دهند. به نظرم مهمترین آسیبی که وجود دارد ناآشنایی دانشجویان و حتی با کمی احتیاط برخی از استادان پژوهش هنر با این روش‌ها و متدولوژی‌های هنر است. تفسیرهای آزاد و بی‌پایه و منحصرا شخصی منبعث از این آسیب باعث پژوهشی می‌شود که نمی‌توان آن را تولید علم دانست. می‌توان تمام پژوهش‌های حوزه هنر را ابتر قلمداد کرد که تلاش‌هایی هستند محدود به یک نفر و البته ناقص که منجر به شکل‌گیری هیچ دیالکتیکی هم نمی‌شوند.

●●● اصلانی

پیرو سخنان محمدحسین باید اشاره کنم که تولید علم نکته‌گایی و نهایی پژوهش است؛ و البته قاطبه بار علمی یک کشور بر دوش دانشگاه است؛ علمی که قرار است همسنگ و همپا با جامعه پیش برود و تسهیل‌کننده نیل به اهداف ملی و جهانی باشد. طبعاً کشورها عطف به هزینه‌ای که برای امور پژوهشی متقبل می‌شوند خواستار بازخوردی هم‌ارز با آن هستند.

حال این موضوع آسیب‌شناسی تولید علم و پژوهش حداقل در علوم انسانی منحصر به ایران نیست. برای مثال افرادی چون وُرال در انگلستان (۲۰۰۴)، هوهتا، وارتالا و اروالا (۲۰۰۷) در فنلاند و آلیسون و کری (۲۰۰۷) در کانادا به آسیب‌شناسی پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویان این کشورها پرداخته‌اند و مسائلی همچون محدودیت زمان تحقیق، مورد فشار قرارگرفتن از سوی اطرافیان (استادان و مدیرگروه)، فقدان مهارت لازم جهت نگارش پژوهش بیان کرده‌اند. به عبارتی دیگر در دیگر ممالک هم این مهم وجود دارد و احتمالاً نه با شدت و حدت ایران.

همچنان که ذکر شد متأسفانه پژوهش‌ها در ایران چندان علمی و نظام‌مند نیستند. خود این مفهوم را می‌توان از سه منظر سیاست‌گذاری و نظام آموزشی، استادان و دانشجویان مورد مذاکره و غور قرار داد. در ساحت نقد هنری با وجود کثرت و تنوع الگوها و روش‌های موفق نقد علمی، مدرسین و نظریه‌پردازان جهت تدریس و ارائه نقد نظام‌مند الگوهای ارزنده ارائه داده‌اند که برای نمونه می‌توان به الگوهایی مبتنی بر سنت تحلیلی همچون الگوی ادموند بورکه فلدمن، الگوی تام اندرسون، الگوی دی. کلمنتس و در نهایت الگوی نوئل کارول اشاره کرد. شوربختانه دانشجوی علوم انسانی ما به ویژه در وادی پژوهش هنر دانش‌چندانی از این الگوها و روش‌ها ندارد. همه تلاش فرد برای نقد می‌شود رونوشت برداری ساختاری از کار دیگران. همانطور که شما بیان کردی در سیستم آموزشی

موجود، رویکردی منسجم و علمی و به روز برای درس روش تحقیق که البته بن‌مایه و شالوده پژوهش است نمی‌توان متصور بود. بیشتر هم و تلاش مدرس و پس از آن دانشجو می‌شود ارائه اطلاعات و نقل قول، نحوه ارجاع دهی صحیح، تبدیل نقل قول مستقیم به غیر مستقیم و دست آخر ایجاد چفتی بین تفسیر خویش، نقل قول مستقیم و غیر مستقیم. عارضه‌ای که در نشریات علمی پژوهشی به وفور یافت می‌شود. شوربختانه این چنین دید ساختاری و فرمال به تحقیق در نوبت داوری مقالات، سنگ محک و میزان می‌شود. بحث روش تحقیق بحث کانونی پژوهش در هنر است که با توجه به واحدهای ارائه‌شده از سوی مراجع بالادستی منحصر و تحدید شده است به دو واحد که همانطور عرض کردم رویکردی فرمال و ساختاری دارد و کفه ترازوی کمیت به صورت فاحشی بر کیفیت آن می‌چربد.

●●● محمدی

در حوزه نقد به ویژه در تاریخ ادبیات می‌توان به متیو آرنولد اشاره کرد که به زعم وی نقد را می‌توان به صورتی پیش برد که واجد معیارهای ارزیابی شود. یعنی شما می‌توانید نقدتان را با ادعای علمی بودن پیش ببرید که به گمانم خود آرنولد در ابتدا از اصطلاح نقد آکادمیک استفاده کرده است؛ حتی پس از آن افرادی نسبت به او جبهه گرفتند و غیر قابل اندازه‌گیری بودن این مقولات رو پیش کشیدند. ولی خب باید این را بپذیریم که هرگاه از آکادمیک بودن یک پژوهش

و نقد سخن به میان می‌آوریم یعنی نمی‌توان هر تفسیر و تعبیر شخصی را مطرح کرد و آن را به عنوان یک نظریه ارائه داد. به هر حال هر نظریه حتماً پیرو خود یک مکتب به همراه دارد. حتماً باید یک تز و آنتی تز را در جامعه دانشگاهی خویش در پس خود داشته باشد. به عبارتی یک جریان دیالکتیک بین مخالفان و موافقان آن نظریه صورت گیرد. در صورتی که در جامعه علوم انسانی به ویژه پژوهش هنر ایران غالب نظریات ابتر و فاقد این روند هستند.

پیرو نقد شما حول روش‌های تحقیق می‌توانم به روش ولفلین اشاره کنم. شاید هیچگاه ما نتوانیم تعیین کنیم که فلان اثر رنسانس یا باروک است؛ اما با روش ولفلین شاید بتوان نزدیکی و دوری یک اثر را به فلان مکتب بیان کرد و این یک روش تحقیق است. در اینجا ما می‌بینیم هرچند تلاش‌هایی از این دست می‌شود اما اشراف به خود متدولوژی وجود ندارد که بیانگر این ضرورت است که در دوره ارشد این متدولوژی‌ها باید تدریس شود. تمرکز ما بیشتر بر تاریخ هنر است تا روش‌های نقد و پژوهش هنر. یعنی مطالعات آزاد ما روی این روش‌های تحقیق سوار است و در دانشگاه به امور دیگر پرداخته می‌شود. در صورتی که در بعضی از دروس خواهان مقاله از دانشجو هستند که شاید کمتر از ۲۰ درصد آن به مقالات به یک مقاله علمی-پژوهشی تبدیل می‌شود. گرچه که مایلیم در بخش بعدی همین پدیده یعنی به مقالات علمی-پژوهشی و آسیب‌های آن هم بپردازیم. مقدمتاً باید

بگویم که اینگونه به نظر می‌رسد که شما با قرار دادن مقاله در یک فرم و چهارچوب خاص واجد شرایط یک مقاله علمی-پژوهشی می‌شوید. این فرم است که اعتبار می‌بخشد و نه محتواهای خلاقانه به‌خصوص در هنر که این امر نیز باید برجسته باشد.

...اصلاحی

خب در حوزه پژوهش، سنتی که رایج و متداول است بسط دادن جهان‌بینی یک اثر و یا هنرمند به یک نظریه‌پرداز مطرح است که در ایران به فزونی به چشم می‌خورد. حال این شیوه از پژوهش قابل اتکاست بحثی است جدا؛ اما آنکه فرد بخواهد همچون اسلاف خویش عمل کند، تنها یک صورت رونویسی از کارهای گذشته است. گویا روال کار اینگونه است که در وهله اول به تشریح آرای یک متفکر می‌پردازیم و پس از آن با توصیف اثر یا آثار یک هنرمند به زنجیر و هماهنگ کردن این دو مقوله با هم و ارائه نتیجه‌ای منبعث از این کار پژوهش و تحقیق را به پایان می‌رسانیم. نکته‌ای که اینجا روشن است این است که نقش فرد در حد تدوین و گاهی تنها تغییر کلمات یک متفکر در بستر اثر بوده است. به دیگر سخن با نگاهی موشکافانه بنگریم تصنیف که در جای خود حتی تالیفی صورت نگرفته است. کار محقق فقط می‌شود انتخاب جملاتی به ظاهر مرتبط و حفظ یک نظم نوشتاری و ساختاری. از این موضوع که بگذریم تکراری بودن پژوهش‌ها هم قابل تامل است. یعنی

افراد بدون در نظر گرفتن پژوهش‌های پیشین و برشمردن ضعف‌ها و قوت‌های تحقیق‌های گذشته و تنها محدود شدن به اشاره‌ای کوتاه در قسمت پیشینه تحقیق کار خود را پیش می‌برند. خب یک محقق واقعی با حداقل علاقه‌مندی کارهای گذشته را با باریک‌بینی مورد مذاقه قرار می‌دهد و سعی او در ارائه راهکاری نوین است. به انگاره بنده نظام آموزشی و پذیرش دانشجو حداقل در رشته پژوهش هنر نسبت به سایر رشته‌های هنری این قضیه را حدت می‌بخشد. گویا افراد با پیش زمینه‌ای اندک و تنها به خاطر جذابیت رشته و گل و گشاد بودن موضوع بحث وارد این رشته می‌شوند. تجربه شخصی نشان می‌دهد که ورود افراد با تکیه بر زبان در کنکور و عدم وجود پیشینه و دغدغه‌مندی نسبت به هنر از معضلات جدی این رشته در سطح دانشگاه‌های برتر است. حال شما این نهاده را با ضعف و آشفتگی نظام آموزشی جمع کنید. طبیعتاً نتیجه مطلوب را نمی‌توان متصور بود. از سوی دیگر رویکرد نظام آموزشی تربیت افرادی آموزشگر است تا پژوهشگر.

... محمدی

یک نکته دیگر هم در ادامه صحبت تو این است که خب گاهی اوقات آنچنان موضوع تحقیق ما جزئی است که تاثیر چندانی هم در آینده هنری و فرهنگی ما نخواهد داشت. باید پذیرفت که ما همچنان در کلیاتی همچون زیباشناسی و نظریه هنر مانده‌ایم و اینگونه هم نیازی به این نوع

پازل‌چینی‌های خیلی جزئی نیست. صرف اینکه من بگویم فلان نقد فمینیستی روی آثار جودی شیکاگو صورت گرفته است و من در اینجا همان را روی آثار فرح اصولی ارائه می‌دهم که قابل قبول نیست. این کار قطعاً نو نیست. اما اگر کلیات فمینیست را از منظر دیگر مورد پژوهش قرار دهیم و آن کلیات را در جامعه خود بررسی کنیم کار نو و مثمر ثمری خواهد بود.

یک نکته هم بگذار درباره شیوه رایج کار پژوهشی که به صورت کتاب و مقاله محدود شده بگویم. در پیوند بین کار پژوهشی در عرصه هنر و جامعه، روش‌های ابراز و بیان است که خیلی مهم می‌شود. مقالات نشریات علمی-پژوهشی که به نظر می‌رسد صرفاً مخاطبی درون دانشگاهی دارد. به گمان من پژوهش هنر می‌تواند خود منجر به تولید هنری شود. پژوهش هنر منجر شود به تولید مستند و یا حتی مقداری مقالاتی ژورنالیستی‌تر که بخش بیشتری از جامعه آن را بتواند ببیند یا بخواند. مثلاً دیوید اتنبرا که حدود ۷۰ سال در قلمروی تحقیق حیات وحش بوده است، تنها زبانی که برای ارائه این پژوهش‌ها برگزید مستندهایی است که ما آن‌ها را به عنوان مستندهای راز بقا می‌شناسیم، در حالی که اگر می‌نشست و کتاب و مقالات علمی-پژوهشی می‌نوشت کمتر موفقیتی چون الان پیدا می‌کرد و کمتر اثرگذار بود. حال اینکه ما درباره شاخص‌ترین آثار هنری نظیر شاهنامه طهماسبی و یا هنرمندان برجسته تاریخ هنر خودمان هم مستند درخوری نساخته‌ایم. گرچه

بارها مقاله نوشته‌ایم که این مقالات فاقد ارتباط لازم با بدنه اجتماع است و بعد از خود گفتگویی به جا نمی‌گذارد.

... اصلانی

خب محمدحسین جان به نکته کلیدی و جالبی اشاره کردید. به کار بردن ابزارها و بسترهای نوین در پژوهش. به هر حال ما ایرانیان قومی تصویری هستیم. معیار شناخت برای ما همچنان

تصویر است. مردم عادی در گفتگوی روزانه نقاشی را شاخص می‌دانند که واقعیت را به عینه تصویر کند. چرا از این بستر استفاده نکنیم. چرا پژوهش‌ها را به سمت تصویر و مستند سوق ندهیم. چرا بسترهای دیگری همچون پادکست که با سرعت فراوانی رونق می‌یابد پیش نکشیم. به زعم بنده این بار بر دوش نسل جوانتر است. به هر تقدیر با این فضا بالغ شده‌اند و به چم کار آگاه.

پی‌نوشت

۱. Worall

۲. Uhta, Varttala & Ervaala

۳. Allison & Carey

